

مرور

صدای خروشان آمریکای لاتین

● ادبیات آمریکای لاتین ادبیات پربراری است با چندین نویسنده جهانی که در ایران هم از سال‌ها پیش شناخته می‌شده‌اند. اما به جز نویسندگان شاخص آمریکای لاتین که شهرتی جهانی دارند، جریان دیگری نیز در ادبیات آمریکای لاتین وجود دارد که به نسل نویسندگان پس از دوران شکوفایی رمان آمریکای لاتین مربوط است. نویسندگانی که از سخی دیگرند و جهان خاص خودشان را دارند. چند سال پیش کتابی با عنوان «قایق‌هایی از آتش» با عنوان فرعی گزیده‌داستان‌های نویسندگان پسیاست‌یوم آمریکای لاتین با ترجمه بیوک بوداعی منتشر شد. میثی استراوسفلد در پیش‌گفتار خواندنی این کتاب، خبر از صدای خروشان ادبیات آمریکای لاتین می‌دهد: «صدای نویسندگانی که پس از دوران شکوفایی رمان آمریکای لاتین –مشهور به یوم– زاده شده‌اند، پس از انتشار شاهکارهایی از خولیو سزار، ماریو بارگاس یوسا، کارلوس فونتنس و یا گابریل گارسیا مارکز؛ صدای نویسندگانی که به طور قطع هیچ شباهتی به نویسندگان کلاسیک ندارند. آن‌ها از سخی دیگرند و زیبایی‌شناسی خاص خود را دارند». استراوسفلد می‌نویسد که غزیمتگاه «پسیاست‌یوم» مجله نوتراب بود که با حمایت مالی فرانسیس فورد کاپولا منتشر می‌شد. این نسل از نویسندگان آمریکای لاتین در آغاز کاری دشوار پیش‌رو داشتند چراکه باید از زیر سایه سنگین «بدران متعهد» خود بیرون می‌آمدند که هریک شهرتی جهانی هم داشتند. استراوسفلد در بخشی دیگر از پیش‌گفتارش درباره ویژگی‌های نویسندگان پسیاست‌یوم می‌نویسد: «...شرایط سیاسی– اجتماعی در آمریکای لاتین به شدت بحرانی‌ست. تولد و بالغ‌شدن در این قاره، باری، به معنای تجربه روزانه سویه زیان‌مند روند جهانی‌سازی است. پس نباید تعجب کرد که نویسندگان این نحله دیگر نمی‌خواهند چیزی از رئالیسم جادویی و یا واقعیت شگفت‌انگیز بدانند. جهان آنها از رنگ دیگر است؛ آن‌ها با تلوزیون و سینما بزرگ شده‌اند و با خشونت‌های خانوادگی، مثل خشونت‌های اجتماعی، خو گرفته‌اند؛ و نیز با بی‌عدالتی هولناک اجتماعی... فعالیت سیاسی برای آن‌ها، نه یک امر لوکس و روشن‌فکرانه، بلکه مراقبت و دفاع مشروط از هستی خویشتن است. آزادی، نه مسئله عقیده، بلکه مسئله بقاست. آن‌ها مسائل کرامت انسان در وضعیت‌های دشوارند و با کمال آگاهی در گونه‌هایی می‌نویسند که یک سره متمایز است از میراث ادبی پدران و اجداد خویش. بدیهی‌ست که میراث کورتاسار و ابطال نخو سنتی و کنارنهادن آن در نزد بارگاس یوسا، و ساختار باشکوه رمان‌هایش، بسیار با اهمیت‌اند، و همان‌سان نیز روایت رمزآلود و هزارتوی کنایی–تراژیک بورخس. با وجود این، الگوهاشان جهانی است. تا آن‌جا که ممکن است سفر می‌کنند، بورسویه، جایزه و دعوت‌نامه دریافت می‌کنند. جهان اندیشگی آن‌ها جهانی شده است.»

سرم می‌زد خودم را خلاص کنم.»

یادداشت سردبیر؛ در میانه اکتبر، مقامات اندونزی دو هزار جلد رمان توقیفی پرامودیا را سوزاندند. سکوت انجمن جهانی پن، این وجدان خودخوانده نویسندگان، گوش‌ها را کر می‌کند. لایب به‌خاطر اینکه پرامودیا برخلاف حمقای ستوده جایزه‌بگیر، پورنوگرافی سیاسی نمی‌نویسد.

معرفی
«تصمیم دادستان کل جمهوری اندونزی... در خصوص ممنوعیت پخش آثار چاپی... با مطالعه نامه [واحد] فرماندهی اعاده امنیت و نظم (...) نظر به اینکه آثار چاپی با عناوین زمین ابنای بشر و فرزند تمام ملل، نوشته پرامودیا آتانتا تور، به‌واسطه محتوای این کتاب‌ها... بر نظم عمومی تأثیر می‌گذارند... [نظر به] اینکه پس از مطالعه مفصل و دقیق مسجل شد محتوای این کتاب‌ها، با مهارت عظیم و ظرافت قلم نویسنده و استفاده از اطلاعات تاریخی... آموزه‌های مارکسیسم–لنینیسم را اشاعه می‌دهند... و نظر به... ممنوعیت تمام فعالیت‌ها با هدف گسترش مفاهیم یا آموزه‌های کمونیسم یا مارکسیسم–لنینیسم یا تشویق به نشوونمای آن‌هاست... تصمیم می‌گیرد پخش آثار چاپی زمین ابنای بشر و فرزند تمام ملل را در سراسر اندونزی دغدن اعلام کند.»

داستان کل جمهوری اندونزی، ۲۹ می ۱۹۸۱
در روزهای آغازین ماه اکتبر سال ۱۹۸۱، پرامودیا آتانتا تور، غول ادبیات اندونزی بار دیگر دستگیر شد. درست قبل از دستگیری، با نشریه «کنتمبری ایوِنِا»^۲ مصاحبه کرد که در واقع آخرین پیام او به دنیای خارج تا به امروز است (و یادآور موضوع خاصی که قرار بود جرقه دستگیری‌اش را بزند). اندکی پس از این مصاحبه، پرامودیا در جلسه‌ای سخنرانی کرد که دانشجویان دانشگاه اندونزی^۳ در جاکارتا با موضوع حیات فکری در

کا نوشتن رمان‌های «زمین ابنای بشر» و «فرزند تمام ملل» امیدوار بودید به چه هدفی برسید؟
چند هدف داشتم. اول اینکه نوشتن راهی برای بیان هنری نظر‌اتم بود. دوم، امیدوار بودم توجه جوانان را به تاریخ کشورمان اندونزی جلب کنم. سوم، امیدوار بودم همین انتشار کتاب‌های زندانی سیاسی سابق (دست‌کم قرار است زندانی «سابق» باشد)، در رشد دموکراسی در اندونزی سهمی داشته باشد. این امیدواری را باید در زمینه دموکراسی پارلمانی فهمید که در غرب ظهور کرده و خاستگاهش همان‌جاست. دموکراسی غربی عالی‌ترین محصول تمدن غربی است؛ اما ما باید بفهمیم مرافقان کرامت انسان در این‌ها محصول بعد از مبارزه طولانی و خونین به دست آمده است. از همین‌جاست که من این کتاب‌ها را در مبارزه اندونزی در راه دموکراسی سهیم می‌دانم. نباید دموکراسی را پیشکنشی بدانیم که به ودیعه نهاده شده است؛ بلکه چیزی است که ما خودمان باید اینجا بسازیم (با تمام پیامدهایش).

ا با درنظر گرفتن واکنش عمومی، به نظر خودتان این اهداف تا چه اندازه حاصل شده‌اند؟

درباره نظر خوانندگانم، ارزیابی کتاب‌ها حق مردم است و کار من نیست که درباره عقیده‌شان نظر بدهم. باوجوداین به نظرم علاقه به این کتاب‌ها و توجه زیادی که به آنها شده، در برقراری دموکراسی سهمی داشته باشد (مستندات فراوان و محبوبیت کتاب‌ها هم شاهدی بر میزان این علاقه عمومی است).

قبلاً کسانی که می‌خواستند کاری را ق‌دغن کنند، شاید با نوشتن یادداشت کوچکی که به سرعت خاطی را ساکت می‌کرد، قسر درمی‌رفتند؛ اما حالا نه. کتاب‌ها بالاخره، دو ماه بعد از انتشار ممنوع شدند؛ اما بعد از اینکه مردم کتاب‌ها را خوانده بودند و درباره‌شان مفصلاً بحث و گفت‌وگو کرده بودند، روند ممنوعیت برای دیگر به آسانی سابق نیست. این پیشرفت را نمی‌توان جدا از توجهی دانست که افکار عمومی در سطح جهان به این مسئله دارد (نیشخند می‌زند). همین نشانه‌ای است از اینکه دنیا هر روز کوچک‌تر می‌شود!

ا این دو کتاب فرقی با نوشته‌های قبل از حبس شما دارند؟

بله، البته. هر کتابم با آن یکی فرق دارد. گذشت زمان همیشه تغییر به بار می‌آورد. ثبات فقط از آن علاقه به عدالت، انسانیت، حقیقت، همبستگی و رفاقت بین موجودات انسانی است.

ک آخرین کتاب‌های شما که در زندان نگاشته شده‌اند، کتاب‌های تاریخی هستند (دست‌کم تا آنجا که به زندگی در آغاز این قرن می‌پردازند). چرا می‌خواهید کتاب‌های تاریخی بنویسید؟
چون در اندونزی تمایلی برای بی‌توجهی به گذشته وجود دارد. حال آنکه ما حاصل گذشته‌ایم.

ک وظیفه تاریخ شرح اکنون است؟
بله. شرح اکنون (و آینده). دست‌کم به نظر من این‌طور است. تلاش من سنجش و بازسنجی گذشته در رابطه با اکنون بوده. موضوع این کتاب‌ها مشخصاً اندونزی است؛ اما یادمان باشد که اندونزی بخشی از دنیای وسیع‌تری هم هست.

ک شخصیت‌های اصلی دو کتاب تازه شما تحت ظلم و بیداد استعماری رنج فراوانی می‌کشند. آیا قصد داشتید خواننده متوجه شباهت رنج آن‌ها تحت حاکمیت نظامی در اندونزی معاصر شود؟
این به خواننده‌ها بستگی دارد! اگر مردم شباهتی می‌بینند... خب، به خودشان مربوط است. خبر و شر بی‌وقه مشغول‌اند. اگر قرار است روزی شر از بین برود، این دنیا بهشت می‌شود... (اتفاقی که بعدید است بیفتد.

ک شخصیت‌های اصلی دو کتاب اخیر شما قدرتی مردمی هستند یا قدرتی بی‌اندازه که قادر به زندگی و مقاومت در برابر بیدادگری‌اند. چطور می‌توانند این قدر قوی باشند؟

سرچشمه قدرت این شخصیت‌ها در ایدئال‌های خود من از آن فرد، از آن موجود انسانی قوی است

ادبیات

گفت‌وگو با پرامودیا آتانتا تور

ما این جا هستیم چون شما آن جا بودید

ترجمه دورمان «زمین ابنای بشر» و «فرزند تمام ملل» از نویسنده کتاب‌های ممنوعه

ترجمه: ته‌مین زار دشت

اندونزی امروز ترتیب داده بودند. رئیس دانشگاه برگزاری این جلسه را که خیرش عصر بیست‌وسوم سپتامبر اعلام شد، صبح روز بیست‌وچهارم سپتامبر ممنوع اعلام کرد. به‌هرصورت، آن روز جلسه برگزار شد و پرامودیا برای حضارن سخنرانی کرد. پیش از شروع بحث، پلیس جلوی ادامه جلسه را گرفت و پرامودیا بازداشت شد. دانشجویان متهم به سازماندهی این سخنرانی معلق شده و تهدید شدند از دانشگاه اخراج می‌شوند. چند روز پس از بازجویی پلیس، پرامودیا زندانی شد. ناشر او، یوسف اسحاق هم دستگیر شده بود.

پرامودیا دیگر با زندان بیگانه نبود. حاکمان نظامی اندونزی قبل‌ا به مدت ۱۴ سال بدون محاکمه زندانی‌اش کرده بودند (تازه در سال ۱۹۷۹ آزاد شده بود). در همین مدت بود که (علاوه بر سایر آثار)، رمان‌هایی را نگاشت که در سال ۱۹۸۰ منتشر شدند و حالا انتشار این کتاب‌ها ممنوع است (کتاب‌هایی که در این مصاحبه درباره آن‌ها بحث می‌کند). خوانندگان جدی این رمان‌ها را عظیم‌ترین رویداد فکری در اندونزی، دست‌کم در یک و نیم دهه اخیر، دانسته و از آن‌ها استقبال کرده‌اند. فعالیت پرامودیا علی‌رغم کار اجباری در زندان بدنام واقع در جزیره جدافتاده بورو صورت گرفت، جایی که حتی اجازه نداشت نوشت‌افزار در اختیار داشته باشد. واکنش پرامودیا این بود: بازگویی داستان‌هایش نزد هم‌پندی‌ها پس از پایان روز کاری. به قول خودش «نغمه‌سرای دوره‌گرد» شده بود. علاوه بر مجموعه چهار رمان که اخیراً دو جلد آن منتشر شده است، مجموعه کاملی از نمایش‌نامه، داستان کوتاه، مقاله و رمان را نیز نگاشت که اکنون دست‌نویس آن‌ها موجود است. پاسخ تحقیرآمیز دولت نظامی به دست‌آورد پرام ممنوعیت دو کتاب منتشره بود. این ممنوعیت شامل انتشار در جلد بعدی این چهارگانه



گروه‌های مترقی پیشاپیش زمانه‌شان حرکت می‌کنند. آنها مشکلات بسیاری را از سر می‌گذرانند، اما تمام امیدم این است که همین مشکلات سهمی داشته باشند در هرچه‌قوی‌ترشدن این گروه‌ها. چنین مردمانی هستند که آینده را می‌سازند. پس به آنها درود می‌فرستم

که امیدوارم در اندونزی پرورش یابد. دموکراسی غربی با تأکید بر حقوق هر فرد انسان‌هایی را به دنیا می‌آورد که افرادی قوی هستند. من که زاده چنین دموکراسی‌ای نیستم، متشاقم فردی چنین قوی در جامعه اندونزی پرورش یابد. من مردمان غربی بسیاری را دیدم که شخصیتی قوی دارند... اینجا آدم‌های خوبی هستند. از طرف دیگر، اندونزی زخم‌خورده قرن‌ها بیداد است. امیدوارم این تاریخچه به آسپیدی دائمی نینجامد؛ بلکه قادر باشد اندونزیایی‌های سالم‌تر و قوی‌تر به بار آورد. متقاعد هم شدم‌ام که این امید همه مردم جهان سوم است.

ک کسانی که زندگی می‌کنند، با کسانی که مبارزه می‌کنند، فرق دارند؟

چهارگانه‌ای از اردوگاه بورو

شرق: «زمین ابنای بشر» و «فرزند تمام ملل» از پرامودیا آتانتا تور دو رمان از «چهارگانه بورو» هستند که با ترجمه ته‌مین زار دشت در نشر گاه‌اند منتشر شدند. جلد نخست اواخر سال پیش درآمد و «فرزند تمام ملل» در آستانه نمایشگاه کتاب امسال که از چهارشنبه، چهارم اردیبهشت آغاز می‌شود، در مقدمه‌های کتاب روایتی از روزگار رفته بر آتانتا تور آمده است که به‌قدر خود رمان‌ها خواندنی و

غریب است و نشانگر تجربیات و افکار نویسنده‌ای که «ادبیات» را راهی برای آزادی می‌دانست. او بار نخست در سال ۱۳۶۵ بازداشت می‌شود و کل کتابخانه‌اش را می‌سوزانند. چهارده‌سال به زندان می‌افتد، او حق نوشتن نداشت و داستان‌هایش را در ذهن می‌نوشت و در ۱۹۷۵ امکان نوشتن پیدا کرد اما این امکان دیری نپایید. یک‌سال بعد از آزادی از اردوگاه کار اجباری جزیره بورو در ۱۹۷۹، «زمین ابنای بشر» در جاکارتا منتشر شد و بعد، «فرزند تمام ملل»، در می ۱۹۸۱، هر دو کتاب ممنوع می‌شوند. «زمین ابنای بشر» و ادامه آن «فرزند تمام ملل» داستان شکست و مبارزه‌طلبی است. مینکی، پسری جوان اولین بومی جاوه است که در مدرسه هلندی تحصیل می‌کند. در جلد نخست مینکی و حضور در جامعه استعماری روایت می‌شود و در جلد بعد، مینکی «بخشی از تلایه‌دارانی شده که می‌توانند چهره دهنه شرقی را تغییر دهند.

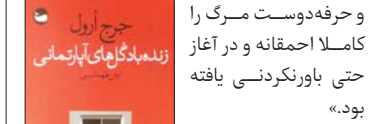
ادبیات

شیرازه

داستان‌هایی از مرگ و فکر
شاهکاری در باب مرگ

● «مرگ ایوان ایلیچ» نه فقط یکی از آثار درخشان لیف تالستوی، یکی از آثار داستانی مهم ادبیات جهان است که درباره مسئله مرگ و مفهوم آن نگاشته شده است. از داستان ترجمه‌های مختلفی به زبان فارسی وجود دارد که ازجمله آن‌ها یکی ترجمه زنده‌یاد کاظم انصاری است و دیگری ترجمه سروش حبیبی که هر دو از زبان روسی برگردانده شده‌اند. علاوه بر این‌ دو ترجمه، رضی هیرمندی نیز «مرگ ایوان ایلیچ» را به فارسی ترجمه کرده که ترجمه او از متن انگلیسی این داستان انجام شده است. ترجمه رضی هیرمندی، «مرگ ایوان ایلیچ» نخستین‌بار در سال ۱۳۷۹ در نشر هشتان منتشر شد. این ترجمه چندی پیش در نشر کتاب سبز تجدید چاپ شد. ترجمه رضی هیرمندی از «مرگ ایوان ایلیچ» علاوه‌بر یادداشت‌هایی از مترجم و شرح حال کوتاهی از تالستوی با مقدمه‌ای مفصل از رانلد بلایت همراه است. این مقدمه چنان‌که در یادداشت مترجم توضیح داده شده برگرفته از همان ترجمه انگلیسی است که اساس ترجمه رضی هیرمندی از «مرگ ایوان ایلیچ» بوده است، یعنی ترجمه لین سولواتراف که در انتشارات بَنّام منتشر شده است. در بخشی از مقدمه رانلد بلایت درباره «مرگ ایوان ایلیچ» آمده است: «تالستوی در مرگ ایوان ایلیچ» به کاری دست زد که از نظر او جهشی سهمگین و تخیلی به‌سوی تجزیه و تحلیل واکنش‌های یک انسان شمرده می‌شد، انسانی که تا لحظه آغاز درد غافلگیرکننده و درمان‌ناپذیرش هیچ‌گاه به ناگزیربودن مرگ خود جز به صورتی گذرا نیندیشیده بود و این انسان کم‌تر شباهتی با خود تالستوی داشت؛ چراکه تالستوی تماشاگر مادام‌العمر مرگ بود. راست این است که او در کار مرگ تجربه‌ای هفگفت داشت و به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز از هزار و یک دریچه طبیعی و ماورای طبیعی تماشایش کرده بود. او حتی زمانی که از منظر مرگ به وحشت می‌افتاد

پارای چشم‌برداشتن از آن را نداشت. حال آن‌که ایوان ایلیچ نه به مرگ نگاه کرده بود و نه در پی آن بود. مرگ در هیئتی بیش‌افاقتده بر او نمایان شده بود تا آن‌جا که به‌عنوان آدمی مادی و حرفه‌دوست مرگ را کاملاً احمقانه و در آغاز حتی باورنکردنی یافته بود.»



حکایت تلخ فکر
«زنده‌یاد گل‌های آپارتمانی» رمانی است

از جرج ارول که با ترجمه ارش طهماسبی در نشر وال منتشر شده است. رمانی که سیریل کانلی آن را «حکایتی تلخ و دردناک از فقر با زبانی صریح و بی‌رحم» توصیف کرده است. «زنده‌یاد گل‌های آپارتمانی»، چنان‌که در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی کتاب آمده، داستان شاعری ضدسرمایه‌داری به نام گوردن کومستاک است که در راستای آرمان ضدسرمایه‌داری‌ش به پول پشت می‌کند و زندگی فقیرانه را برمی‌گزیند «اما سقوط خودخواسته او در ورطه فقر روحش را می‌خورد و او را به یک هستی رقت‌بار و منزوی سوق می‌دهد، آن‌قدر که دیگر احترامی برای خویش قائل نیست و توان نوشتن را هم از دست می‌دهد. او بی‌ودهایش را با دنیای بیرون قطع می‌کند و حالا فقط رُزمی همیشه وفادار با آن حس عشق و امنیتی که با خود دارد، می‌تواند او را نجات دهد...»

آن‌چه در ادامه می‌خوانید سطرهایی است از این رمان: «راه زیادی را طی کرده بود، شاید پنج یا هفت مایل. پاهایش داغ شده و از زور پیاده‌روی ورم کرده بود. یک جایی در کمپت بود، محله‌ای پست و کثیف که خیابان‌های تنگ و کل‌الودگی یک فاصله پنجاه یاردی در تارکیسی محض فرو می‌رفتند. چند تیر چراغ برق، که در هاله‌ای از مه به ستاره‌هایی تک‌افاده می‌مانند، هیچ چیز جز خودشان را روشن نمی‌کردند. به طرز وحشتناکی گرسنه‌اش شده بود. کافی‌شاپ‌ها با پنجره‌های بخارگرفته و تابلوهای‌شان، که با کج روی‌شان نوشته شده بود، او را به وسوسه می‌انداختند: یک فنجان چای خوب، بدون استفاده از سماور. اما فایده‌ای نداشت، او نمی‌توانست سه‌پنی‌اش را خرج کند. از زیر طاق طین‌افکن پل راه‌آهن گذر کرد و از کوچه بالا رفت تا به پل هانگرفورد رسید. لجن شرق لندن بر روی آب گل‌آلودی که

با نور پرتوهای اجرام آسمانی روشن شده بود، به موج درآمده بود. درختان بلوط، لیمو، تخته‌های بشکه‌سازی، سگ مرده، تکه‌های نان، گوردن از راه جاده شمال رود تیمز به سمت وست مینستر رفت. باد، درختان چنار را به رقص درآورده بود. به ناگه درنوردید باد سهمگین. از شدت سوز خورش را جمع کرد. باز این اراجیف! حتی الآن هم، با این‌که ماه دسامبر بود، چندانی از این فقیربخاره‌های پیر و آب‌کشیده، روی نیمکت‌ها آرام گرفته و مثل بسته‌های روزنامه‌ها به خود پیچیده بودند. گوردن سرد و بی‌تفاوت نگاهی به آن‌ها انداخت.»